نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، سال بیست و دوم، شماره ۶۵، تابستان ۱۴۰۱

# کاربرد حاکمیت درمقیاس های فضایی

**دریافت مقاله**: ۹۹/۵/۱۰ **پذیرش نهایی**: ۹۹/۱۱/۲۰

**صفحات**: ۴۰۱-۳۸۱

**حسن کامران دستجردی:** دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران[1].

**Email**: hkamran@ut.ac.ir

**چکیده**

**«حاکمیت» یکی از مفاهیم اساسی است که توجه جغرافی دانان سیاسی را به خود جلب کرده است و نظرات متناقضی نسبت به این مفهوم که از پایه های مهم و البته اصلی علم جغرافیای سیاسی است، وجود دارد. حاکمیت بر قدرت قانونی بالاتر و برتری دلالت می کند که هیچ قدرت قانونی دیگر برتر ازآن وجود ندارد. از آنجا که بررسی حاکمیت در جغرافیای سیاسی بسیار مورد توجه قرار دارد، بنابراین لازم است تا ابعاد و سطوح فضایی آن نیز مورد بررسی قرار گیرد. جغرافیای سیاسی به مطالعه پدیده ها، فرآیندها و جریانهای سیاسی می پردازد و بر آثار و پیامد های جغرافیایی و فضایی آنها تاکید دارد. یکی از محورهای مطالعاتی مهم در جغرافیای سیاسی، مطالعهٔ پدیدهٔ کشور می باشد. هر کشور از پیوند سه عنصر «ملت، حکومت و سرزمین» تشکیل می شود. عامل پیوند دهندهٔ این سه عنصر عبارتست از «حاکمیت». در نظریه های سیاسی، حاکمیت را از آن حکومت می دانند و آن را به هیچ رکن یا کارگزار حکومت به تنهایی منسوب نمی دارند. در عین حال، در هیچ نظریه سیاسی مفهوم حاکمیت، مطلق انگاشته نمی شود و اعتقاد بر آن است که حاکمیت باید در چارچوب قانون اساسی و هماهنگ با قانون اعمال شود. سرزمین بستر فضایی حکومت است که با گستره فضایی قلمرو، حاکمیت دولت را مشخص می نماید و به عنوان ظرف فیزیکی، دربرگیرنده بدنهٔ سازمان سیاسی تلقی می گردد. مقاله حاضر، به دنبال تشریح این موضوع است که «حاکمیت دارای ابعاد و سطوح فضایی گوناگون» است. تحقیق حاضر از نوع بنیادی بوده و با روش توصیفی _تحلیلی انجام گرفته است. روش جمع آوری داده ها کتابخانه ای و رایانه ای می باشد. همچنین، تجزیه و تحلیل داده ها نیز کیفی می باشد.**

**کلید واژگان**: حاکمیت، ملت، سرزمین، کشور، جغرافیای سیاسی.

۱. **نویسنده مسئول:** تهران، دانشگاه تهران، دانشکده جغرافیا، گروه جغرافیای سیاسی

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

**مقدمه**

واژه حاکمیت از superanu به معنی برتر، گرفته شده است. با وجود بسیاری از خصوصیات و صفات حاکمیت در دوره های مختلف، این مفهوم تا دوره مدرن پس از وستفالیا وجود نداشته مفهوم «حاکمیت»؛ عبارت است از چهره قانونی اعمال اراده حکومت بر سرزمین (قلمرو) و مردمان (ملت). به بیان دیگر، حاکمیت به معنی چیرگی قانونی حکومت بر ملت و سرزمین است و معنای اجرای قوانین حکومت برای کنترل مردم و سرزمین در محدوده مرزهای سیاسی کشور، یعنی قلمرو یک دولت شامل ناحیه ای از زمین، دریا و هوا را می رساند. بنابراین، حاکمیت ملی، قدرت ناشی از آزادی و استقلال یک دولت مستقل است. دولت های مستقل می توانند با اعمال حق حاکمیت، روابط خارجی و امور داخلی خود را بر وفق تمایلات خود تنظیم نمایند.بدین ترتیب حاکمیت به معنی چیرگی حکومت بر ملت و قلمرو فضایی است و مفهوم اجرای قوانین حکومت برای کنترل ملت در محدودهٔ جغرافیایی اش را می رساند و این جنبه از مفهوم حاکمیت با مفهوم قلمرو فضایی نزدیکی فراوان دارد. به عبارت دیگر می توان گفت: به بعد سرزمینی حاکمیت، (قلمرو) گفته می شود (مجتهدزاده،۱۳۸۱: ۱۲۰). حاکمان و پادشاهان در دوره های مختلف حاکمیت را به شیوه های گوناگون به نمایش می گذارند. این مفهوم گرچه با روند تحولات تمدن بشری متحول شده است، اما همواره، لازمه حکمرانی و بقای کشورها و ملت ها بوده است. به نقل از «روبرتو داماتا» برطبق ضرب المثل برزیلی«حاکمیت برای دشمنان، قانون و برای دوستان همه چیز است»(Cox,2008:117). از آنجا که در رشته ی جغرافیای سیاسی شاهد نوعی خلاء مطالعاتی در رابطه با سطوح حاکمیت و ابعاد آن می باشیم، ضرورت انجام تدوین این مقاله کاملا احساس می شود. بنابراین، در هر نظام سیاسی و در هر سطح فضایی باید حدودی از قدرت مطلق برای تصمیم گیری نهایی وجود داشته باشد که تعدادی از افراد یا نهادهایی که برای تصمیم گیری، صالح، تشخیص داده شده اند، آن را در یک قلمرو جغرافیایی مشخص اعمال کنند و قادر به اجرای تصمیمات باشند. در اینجا بحث ابعاد حاکمیت پیش می اید که در حیطه ی عملکردی مجریان مشخصه ی خود می باشد که در مقاله به صورت مفصل به آن پرداخته خواهد شد.

**روش تحقیق**

مقاله حاضر از نظر نوع تحقیق، در ردیف مقالات بنیادی می باشد که در غالب توصیفی _تحلیلی تدوین گردیده است. داده های مربوط به تحقیق نیز مبتنی بر منابع اسنادی شامل کتب، مقالات تخصصی و پایگاه های رایانه ای می باشد. همچنین نوع تحلیل بعمل آمده نیز از نوع تحلیل کیفی بوده است.

**مبانی نظری**

**مفهوم حاکمیت**: صرف نظر از همه بحث ها و انتقادهایی که درباره حاکمیت وجود دارد، می توان گفت: که امروزه نظریه سیاسی، حاکمیت را از آن دولت می داند و آن را به هیچ رکن یا کارگزار حکومت منسوب نمی دارد. در عین حال، در هیچ مفهوم سیاسی آن را مطلق نمی داند و اعتقاد بر این است که حاکمیت باید در چارچوب قانون اساسی و هماهنگ با قانون اعمال شود. افزون بر آن این گونه اعمال قدرت، باید با توجه به

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

حقوق و رفاه افراد جامعه باشد. اهمیت گروه ها را نمی توان نادیده گرفت و آنها باید آزادی عمل بسیاری داشته باشند. نظریه سیاسی اعلام می دارد قانون بالای سر افراد نیست، بلکه فقط ابزاری است برای تشخیص و تحقق هدف های دولت یعنی رفاه مردم و جامعه. در این راستا، سرزمین عصاره فضایی حکومت است که با گستره فضایی قلمرو، حاکمیت دولتی را مشخص می نماید و به عنوان ظرف فیزیکی و دربرگیرنده بدنه ی سازمان سیاسی تلقی می گردد.

**تاریخچه حاکمیت:** طرح مسئله ی حاکمیت در اندیشه ی بشری با تشکیل نخستین سازمانهای حکومتی در تاریخ بشر همزاد بوده است. در فلسفه ی سیاسی شرق، سابقه آن بسیار طولانی است و در غرب نیز سابقه آن به بررسی های فیلسوفان سیاسی یونان باستان برمی گردد. به لحاظ تبارشناسی، دیرینه ترین دیدگاه در مورد منشاء قدرت حکومت، دیدگاه منشاء قدرت و حاکمیت الهی است که در درون آیین های بزرگ الهی بیان شده است. براساس این دیدگاه، منشاء حاکمیت، الهی است و نباید در جای دیگر آن را جست و جو کرد.جهت باز اندیشی در تحول مفهوم حاکمیت لازم است که چند صد سال به عقب باز گشت، یعنی قرون ۱۶و۱۷ که بر اثر تحولات مختلف مانند تجزیه کلیسا و پیدایش طبقه نوظهور بورژوا و جنگ های سی ساله (۱۶۱۸ الی ۱۶۴۸ )که دگر گونیهایی در نظام سیاسی به وجود آورد که اعم این دگر گونیها عبارت بودند از:

۱) سستی گرفتن پایه های قدرت کلیسا ، پیدایش دولت های مستقل ، تبدیل شدن منشأ حاکمیت از الهی به ملی ۲) تثبیت شدن مرزها ی جغرافیایی حاکمیت در داخل مرزهای کشورهای مستقل، تضعیف نظام فئودالیسم و تثبیت نظام دولت کشور یا دولت فرد (ارسنجانی،۱۳۴۲: ۲۸).

توضیح اینکه در تاریخ تمدن غرب مفهوم حکومت و حاکم به طرز جدید خود از زمان ماکیاولی در پایان قرون وسطی شروع شد. ایده حکومت سیاسی جدید را برای اولین بار او در اروپا مطرح کرد؛ مقوله ی حاکمیت در دوران معاصر غرب خاستگاه جدیدتری در درون جامعه یافت و متفکران غربی چون «ژان بدن»، «توماس هابز»، «ژان شیراک روسو»، «شاری منتسکیو»، «ژان لاک» و دیگران موضوع حاکمیت را تحت بررسی های نظری ژرف تری قرار دادند که خود یکی از فصول ممیزه تاریخ فلسفه سیاسی بین اندیشه های سیاسی قدیم و متأخر به شمار می آید. در واقع مباحث تخصصی درباره ی حاکمیت در ادبیات حقوق و علوم سیاسی از قرن هفدهم توسط «ژان بدن» آغاز شد. او سعی کرد آن را تئوریزه کند. از جنبه بین المللی حاکمیت ملی به تساوی و برابری نظام های سیاسی و کشوری منجر نمی شود، بلکه قانون رابطه ضعیف و قوی، وابسته و استیلاگرا بر سیستم اروپا و در حقیقت دنیا حکومت می کند. بنابراین مفهوم جدید حاکمیت و اقتدار حکومت، در اروپای قرون شانزدهم و هفدهم شکل گرفت و با نابودی نهادهای فئودالی به اوج خود رسید.یعنی زمانی که دولت های سرزمینی یا دولت های ملی مدرن شکل گرفتند. برای کشف روش هایی که براساس آن ها دولت های مستقل بتوانند حاکمیت خود را بر سرزمینشان اعمال کنند و منافع خویش را به گونه ای تأمین نمایندکه نه مضر به حال خودشان باشد و نه به حال جامعه ی بین المللی که عضوی از آن هستند (احمدی نیاز، ۱۳۸۵: ۲۱).

در واقع حاکمیت یک تأسیس حقوقی بسیار قدیمی است که عمر آن به اندازه ی شکل گیری مفهوم دولت است. بنابراین با قدرت و نحوۀ اعمال آن ارتباط مستقیم دارد.حاکمیت در مورد کسی به کار می رود که بتواند

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

همه را به اطاعت وادارد. وقتی حاکمیت به این شکل در ادبیات سیاسی به وجود آمد، منشاء آن قدرت و اقتداری بود که در دست حاکم و یا پادشاه بود، اما در حول و حوش انقلاب فرانسه این مفهوم از شخص پادشاه به مردم منتقل شد و در حقیقت مردم اند که اقتدار عالی را اعمال می کنند. حاکمیت از دوران کهن تا به امروز یعنی عصر جهانی شدن را می توان از حاکمیت بلامنازع توسط سلاطین تا حاکمیت دمومکراتیک در عصر حاضر خلاصه نمود و آثار و جلوه های مثبت ومنفی این حاکمیت را در زمینه های گوناگون مشاهده نمود (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۱۰۹).

**اشکال حاکمیت**: حاکمیت دارای اشکال گوناگونی است که در شکل (۱) به آنها اشاره شده است.

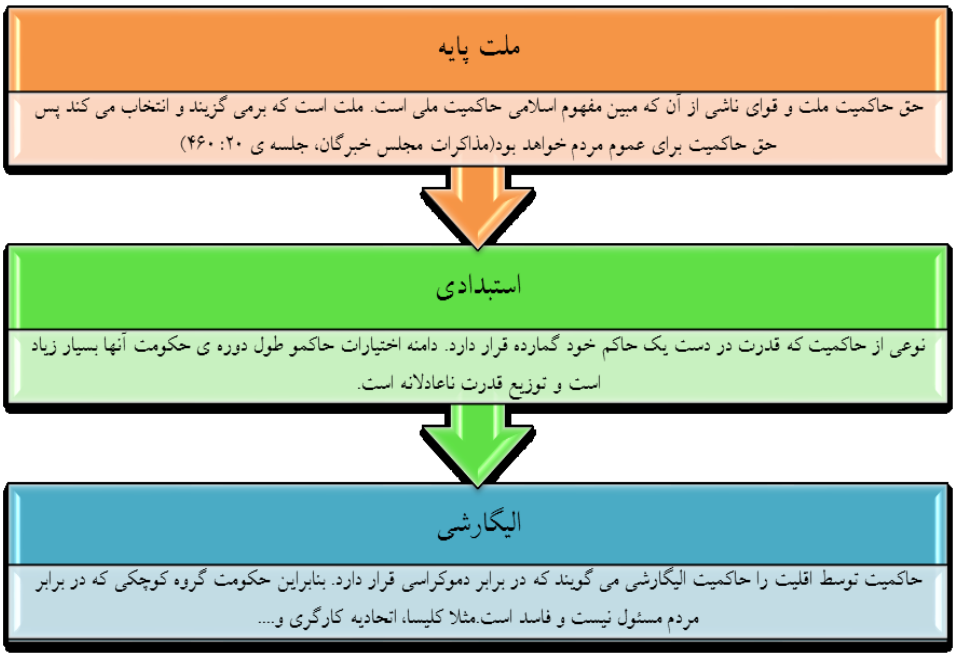


**شکل(۱). اشکال حاکمیت**

**اهداف حاکمیت**: اعمال حاکمیت که در نظر اندیشمندان متفاوت است –برخی معتقد به حاکمیت حکومت و برخی معتقد به حاکمیت دولت هستند-دارای اهمیت بسیار چشمگیری است. در یک کلام می توان گفت حاکمیت یعنی چرخاندن چرخ زندگی یک کشور بدست متصدی قدرت که می تواند یک شخص باشد یا یک گروه باشند و یا افراد منتخب از سوی ملت باشند. اما بطور کلی می توان اهمیت ایجاد و استحکام حاکمیت را اجرای احکام زیر دانست:

- تعاملات منطقه ای با سایر حکومتها
- تعاملات جهانی با سایر حکومتها
- تعامل با سازمانهای رسمی وبین المللی مانند سازمان ملل
- قراردادها ومیثاق ها

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]
[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

- تمکین و قبول قطعنامه ها
- به طور کلی اداره امور داخلی و خارجی قلمرو جغرافیایی

حاکمیت بر سرزمین در زمان کنونی کمرنگ شده و حاکمیت بر اقتصاد پررنگ تر شده است

در این عصر، هرگز حاکمیت ملی موضوعیت خودرا از دست نمی دهد، اما مسلماً دولتها برای کسب حداقل مشروعیت حتی هر چند هم که قوی باشند، نیاز به تأیید و پشتیبانی جامعه جهانی دارند. حاکمیتی که انعطاف لازم را در مناسبات و تعاملات بین المللی نداشته باشد و بر اصل حاکمیت مطلق خود پا فشاری کند، بهای سنگینی پرداخت خواهد کرد.حاکمیت تقسیم شده یا اشتراکی نیز در ارتباط با سازمانهای همانند اتحادیهٔ اروپا به کار می رود که قوانین و مقررات در میان مجموعه ای از کشورها به کار می رود. رهبری سازمان بهداشت جهانی و قوانین آن سبب اظهار عقیدهٔ حاکمیت روشنفکرانه شده است، مشکلات زیست محیطی نیز سبب ایجاد بحث حاکمیت سبز یا سبز شدن حاکمیت گشته است (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

نسبت میان مفهوم حاکمیت با جغرافیای سیاسی و مولفه های آن: یکی از موضوعات مورد بحث در جغرافیای سیاسی، مفهوم و قلمرو حاکمیت است. زیرا جغرافیای سیاسی، پدیده های سیاسی، در فضای درونی یک کشور را مورد بحث قرار می دهد و هر کشور نیز به خودی خود از پیوند سه عنصر ملت، حکومت و سرزمین تشکیل می شود. عامل پیوند دهنده ی این سه عنصر عبارت است از مکانیزم اداره ی سرزمین از سوی حکومت بر اساس اراده ملت. به بیان دیگر سرزمین، جلوه گاه فیزیکی حکومت است و حکومت ساختار عمودی، قانونی وسازمان دهنده سرزمین است (مجتهد زاده ،۱۳۸۱ :۳۱) که بر مردمان آن سرزمین حاکمیت دارد. حاکمیت از دید جغرافیدانان سیاسی تمام صلاحیت ها و اختیاراتی است، که کشور در چارچوب سرزمین خود اعمال می کند. این صلاحیت و اختیارات بر دو نوع است: بعضی مربوط به خود سرزمین و بعضی دیگر مربوط به اشخاص موجود در آن می باشد. هر کشور مستقل به علت برخورداری از حاکمیت، دارای صلاحتیها و اختیاراتی است. یکی از اختیارات مهم حکومت در خاک خود این است که حق بهره برداری از منابع طبیعی سرزمین یا تهیه و تنظیم قانون برای استخراج از آن را دارد و این حق، انحصاری و دایمی است و می تواند با در نظر گرفتن شرایطی، صدور آنها را محدود نماید تا به حقوق کشورهای دیگر ضرر نرساند. به عنوان مثال امنیت و حفاظت محیط زیست آن کشورها را مورد تعدی قرار ندهد. لازمه ی استقلال هر کشور برخورداری از صلاحیت های لازم در مورد اشخاص موجود در سرزمین می باشد که این صلاحیتها عبارتند از: ۱- انحصار صلاحیتها، به این معنا که اصولاً در یک سرزمین تنها یک صلاحیت اعمال می شود. ۲- تام بودن صلاحیت۳- صلاحیت آزادی اخذ تصمیم برای هر کشور. پیتر تیلور به بررسی حاکمیت و سرزمین(کشور) پرداخته است. وی بیان می کند که سرزمین با فضای جدید، مفهوم حاکمیت را در خود پنهان دارد و همین مفهوم باعث تفاوت شهر از سرزمین می شود. به عنوان مثال، در دوران دولت شهرهای یونانی، حاکمیت در حوزه ی قدرت آنان وجود نداشت و تنها در امپراطوری روم بود که چنین حاکمیتی اعمال می گردید. ولی این حاکمیت نیز توسط یک فرد اعمال می شد. بدون اینکه از اتصال سرزمینی برخوردار باشد. در دوران قرون وسطی نیز سیستم ارباب و رعیتی فئودالیسم از حاکمیت سرزمینی برخوردار نبود (taylor,1993 :155-160).

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

از نظر جغرافیدانان سیاسی، حاکمیت، حق اعمال قدرت توسط دولتی است که در یک قلمرو مشخص و بر اساس دو نوع اقتدار حکمروایی می کند(گالاهر و دیگران ،۱۳۹۰ :۴۴). آنها حاکمیت را در دو سطح داخلی و خارجی مورد بحث قرار می دهند، بدین ترتیب که کشورها خواستار کسب حاکمیت داخلی و خارجی هستند. حاکمیت داخلی، به اقتدار مطلق و نهایی حکومت بر تمام افراد، گروه‌ها و نهادها و سازمان ها در درون مرزها مربوط می شود، به عبارت دیگر حاکمیت در یک دولت سرزمینی که در آن ضروری است، مردم حق حاکمیت حاکم را به رسمیت بشناسند، اما حاکمیت خارجی (فراملی) به رابطه میان حکومت مورد نظر و سایر حکومتها مربوط می شود.این حاکمیت مکمل حاکمیت داخلی است. این اقتدار شامل حق حاکمیت بدون دخالت کشورهای خارجی و مطالبه ی جایگاهی برابر، در عرصه ی روابط بین الملل با سایر کشورهای مستقل است . برداشت هر فردی از کشور مستقل به موضع او بستگی دارد. اگر فرد از موضع درون کشوری بنگرد، متوجه می شود که چگونه حاکمیت موجب تمرکز در تصمیم گیری می شود و اگر از بعد جهانی به قضایا بنگرد در می یابد که حاکمیت نیرویی برای تفرقه در جهان است (مویر،۱۳۷۹: ۹۱).

هنجارهای معاصر درباره حاکمیت با این دو نوع ،حاکمیت شناخته شده مرتبط هستند، به گونه ای که یک موجودیت سیاسی می تواند حاکمیت داشته باشد یا به هیچ وجه واجد حاکمیت نباشد. در واقع حاکمیت مشتمل بر شخصیت حقوقی دولت نوین و ترکیبی از دولت، قلمرو و مردم است. در عصر حاکمیت ملی، حق مسلم برخورداری از آن،پیش نیاز آزادی تلقی می شود. با وجود این گرچه از حقوق حاکمیت دفاع می شود، ولی به نظر می رسد که وضعیت کشورهای مستقل به طور فزاینده به مخاطره افتاده است. در گذشته از مرزهای یک کشور با استحکامات مرزی، توپخانه و ارتش دفاع می شد، اما در عصر موشکهای بالستیک قاره پیما، چنین موانع تدافعی مرزی بسیار ناچیزند (Short, 1993:169-170).

در حوزه جغرافیای سیاسی، درخصوص بحث حاکمیت در حوزه ی اجرای قانون، دو وضعیت را باید از هم تفکیک کرد:

۱.حاکمیت دولت به عنوان یک نهاد اجرای قانون به مثابه ی حاکمیت درحوزهٔ قضایی است، یعنی هر دولت تصمیم نهایی دربارهٔ مشارکت در یک اقدام اجرایی و چگونگی آن رأی را، اتخاذ می کند.

۲. حاکمیت دولت به عنوان هدف مورد نظر در یک اقدام اجرایی در به اصطلاح «نفوذناپذیری» دولت متجلی می شود. این بدان معنا است که در یک سرزمین مشخص تنها یک دولت، واجد حاکمیت یعنی مرجع عالی است و هیچ دولت دیگری حق ندارد بدون رضایت آن دولت در داخل سرزمین آن به دخالت در اقدامات حکومتی بپردازد. در نتیجه همه اقدامات اجرایی که در حقوق بین الملل پیش بینی شده به استثنای جنگ، محدود به اعمال فشار بر حکومت منفرد است (نظیر اعتراضات دیپلماتیک) که هیچ یک حاکمیت ارضی دولت قانون شکن را نقض نمی کند (همان،۴۹۸-۴۹۹ ).

با توجه به مطالب فوق این نتیجه حاصل می اید که در جغرافیای سیاسی بحث حاکمیت یک بحث مهم است چون می توان گفت جغرافیای سیاسی یک کشور را حاکمیت آن در دست دارد و جغرافیای سیاسی یعنی مدیریت سرزمین، منابع و ملت. پس اگر حاکمیت اقتدار داشته باشد می تواند این سه عنصر را مدیریت کند.

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

## نتایج

### سطوح فضایی حاکمیت

**سطوح فضایی حاکمیت**: حاکمیت در سطوح مختلف وجود دارد و در هر سطحی کار کرد ویژه ای دارد، اما در کل در هر سطحی حاکمیت یعنی بالاترین قدرت. در شکل(۲) سطوح فضایی حاکمیت ترسیم شده است .

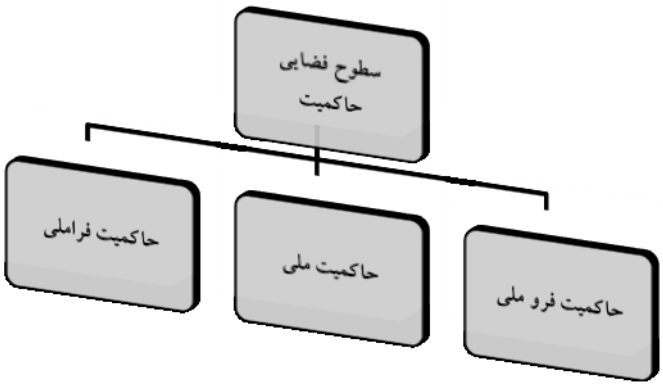


**شکل(۲)، سطوح فضایی حاکمیت**

**حاکمیت محلی یا فروملی**[1]: منظورازحاکمیت محلی، سازمانی است عمومی ویا خاص وبا سایر وسایل قانونی در قسمتی از خاک یک کشور که دارای قدرت عالیه ی سیاسی ویا شبه آن می باشد تا خدمات و سرویسهای لازم را در محدوده ی خاصی برای مردم تامین نماید. گاهی سازمانهای محلی به کلیه سازمانهای واقع در سطح محل اطلاق می شود(دانش خوشبو، ۱۳۲۹: ۹). حاکمیت محلی، از این جهت متمایز از حاکمیت به معنی اعم است که جزئیات مقررات مربوط به اداره ی امورمحل بوسیله ی ایالت ویا حکومت مرکزی که حکومت محلی جزئی از آن است، تعیین نمی شود، بلکه خود مردم محل به موجب اختیاراتی که طبق قانون اساسی و یا قوانین عادی به آنها داده شده، می توانند با تنظیم و تصویب مقررات جدید، تا آنجا که مغایر با قوانین مملکتی نباشد، امور محل خود را اداره می نمایند. توجه به ایجاد و توسعه ی حاکمیتهای محلی و نیز اهمیت آنها در رشد دموکراسی توسعه ی شعور اجتماعی مردم و همچنین در دوام وبقا و حفظ حاکمیت و استقلال کشور بسیار حایز اهمیت است. باید به این واحدهای محلی آزادی و قدرت قانونی بخشید تا نهال شخصیت ولیاقت و ابتکار افراد در پرتو آزادی های قانونی جوانه زند و انسانهای بی تفاوت و غیر مسئول به شخصیتهای ارزنده فعال تبدیل شوند. توجه به ایجاد و توسعه ی حاکمیت های محلی، یکی از مشخصات قرن حاضر است. تقریبا در تمام کشورهای دنیا تقویت و تجدید نظر در چگونگی فعالیت دولتهای محلی در سرلوحه ی برنامه های اصلاحی قرار دارد. این کار باعث می شود، شور و شوق مردمی برای مشارکت در کار ها افزایش یابد و نتیجه ی آن توانایی های بالقوه ی بسیاری از کسانی که دارای گرایش به کار جمعی هستند، بر انگیخته می شود و روحیه ی مثبت و سازندگی پدیدار می شود، احساس کامیابی عینی در کار شدت می یابد ونیروی مردمی به

1 -Local or sub-sovereign sovereignty

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]
[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

صورت شبکه ای گسترده در سطح محل به کار گرفته می شود. حاکمیت مرکزی به جهت یابی های اساسی در کشورخواهد پرداخت و مردم نیز با اعتقاد به شایستگی و کاردانی دولت، دستور ها، راهنمایی ها و برنامه های ملی آن را پی خواهند گرفت.دخالت گسترده ی مردم در امور محلی از اصیل ترین شیوه های رشد ملی به شمار می آید. تجربه ی سودمند و شوق انگیز محلی در اداره ی امور جمعی، رغبت مردم را برای پرداختن به کارهای بزرگ تر ملی تحریک می کند و آنان را با تکیه بر نتیجه های سودمندی که از مشارکت محلی به دست می آورد، به مشارکت های بزرگ ملی و کشوری راغب می گرداند (قالیباف،۱۳۸۶: ۱۵۲).

به طور کلی نظام های سیاسی در سراسر جهان از دو نوع سیستم تبعیت می کنند؛ متمرکز و فدرال. در سیستم های متمرکز تمام اقتدار مربوط به وضع قوانین در ارگان عالی قانون گذاری با صلاحیت فراگیر در مرکز کشور، متمرکز است. در این نظام، قانون گذار محلی نیز ممکن است وجود داشته باشد؛ ولی آنها می توانند فقط زیر نظر ارگان قانون گذاری ملی به کار ادامه دهند. در دولت فدرال ارگان های قانون گذاری محلی از حداقل خودمختاری در تصمیم گیری ها برخوردارند. در این سیستم امور کشوری بین حکومت مرکزی و حکومتهای محلی که همان فدرال ها و ایالات هستند تقسیم می شود و با اجازه ی قانون در اداره امور خود آزادی نسبی دارند. در مقابل در سیستم متمرکز تمام اختیارات حکومتی به موجب قانون اساسی به حکومت مرکزی داده شده است و تمام واحدهای تابع، موجودیت و قدرت خود را از آن مرکز می گیرند. یکی از اصول مهم دموکراسی این است که قدرت نباید زیاد متمرکز باشد و حکومت های محلی مهم ترین عوامل تضمین اصول دموکراسی هستند.

تعریف سازمان ملل متحد[1] از حکومت محلی در بردارنده سه شاخص است که در شکل (۳) نمایان است:

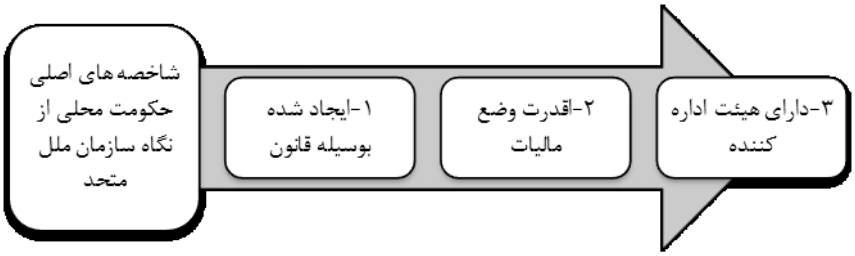


**شکل(۳). شاخصه های اصلی حکومت محلی، (مقیمی، ۱۳۹۴: ۳۹)**

بنابراین حکومت محلی به تقسیم بندی سیاسی یک کشور یا ایالت اشاره دارد، که بصورت محلی انتخاب می شود.

کلارک و دیر به حکومت محلی به عنوان عنصری از دستگاه حکومت توجه کرده اند؛ که نقش اصلی را در مدیریت جامعه ایفا می کند. آنها معتقدند که حکومت محلی ابزاری طراحی شده بر اساس اهداف سلسله مراتب بالاتر حکومت است(میرحیدر و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۶۴).

1 -(un),

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

**حاکمیت ملی**[1]: مفهوم جدید حاکمیت ملی نخستین بار در اواخر قرن شانزدهم و با اشاره به پدیدهٔ جدید دولت سرزمینی تدوین شد. این مفهوم در قالب حقوقی، به واقعیت سیاسی اصلی آن عصر یعنی ظهور قدرت مرکزی که اقتدار خود را در زمینه ی قانون گذاری و اجرای قانون در داخل سرزمینی مشخص اعمال می کرد، اشاره می نمود. این اختیار که در آن زمان عمدتاً به سلطانی با قدرت مطلقه تفویض شده بود، نسبت به تمام نیروهای دیگری که در آن سرزمین بازیگر بودند، برتری داشت. در طول یک قرن این قدرت چه در داخل، چه در خارج از سرزمین به قدرتی بلامنازغ تبدیل شده و تفویض یافته بود (مورگنتا، ۱۳۸۴ :۴۹۵). در واقع، مفهوم حاکمیت ملی یا اقتدار حکومت در اروپای قرن شانزدهم و هفدهم با نابودی نهادهای فئودالیته به اوج خود رسید. پیش از آن وفاداری از آنِ خاندان سلطنتی بود تا کشور و این در حالی بود که اولویت خدا و کلیسا حاکی از وجود قدرتهای بالاتر از شاه یا امپراطور بود. حدوداً در اواخر قرون وسطی ظهور سلطنت تئودور در انگلستان نشان ظهور حاکمان سکولاری بود که می توانستند قدرت مطلقه ی خود را اعمال نمایند.درحالی که هنری هفتم قدرت نظامی را در سلطنت متمرکز کرد تا بارون ها دیگر نتوانند در برابر ارادهٔ شاه مقاومت کنند. هنری هشتم، پیوندهای خود را با کلیسای کاتولیک روم گسست تا تفوق سلطنت را تحکیم بخشد. در پایان جنگ سی ساله و با امضای عهدنامه ی وستفالیا در سال ۱۶۴۸نقطه ی عطفی در ارتقای مفهوم قانونی حاکمیت ملی یا اقتدار به وقوع پیوست. در این معاهده اعضای جامعه ی بین الملل اصل عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را پذیرفتند. به رسمیت شناختن در میان دولت‌ها پیامدهای مهمی را به همراه داشت. اولاً این امر نشان دهنده پیروزی نظام بین دولتی ، بر مفاهیم نظامی سیاسی جهانی بود که کلیسای کاتولیک روم یا امپراطوری مقدس روم مظهر آن بودند. ثانیاً این مسأله حکومت‌های مستقل را قادر ساخت تا مشخص کند که کدامیک از قلمروهای سیاسی مستقل هستند و کدام غیرمستقل زیرا در حالی که یک قدرت ممکن است بتواند ارادهٔ خود را در درون حاکمیت تحمیل کند، برای تثبیت حاکمیت خارجی ضروری بود تا حکومت‌های مستقل دیگر آن را به رسمیت بشناسند (مویر،۱۳۷۹: ۹۱).

وقتی‌که حاکمیت به این شکل در ادبیات سیاسی به وجود آمد، منشاء حاکمیت، قدرت و اقتداری بود که در دست حاکم و پادشاه بود، اما در حول و حوش انقلاب کبیر فرانسه این مفهوم از شخص پادشاه به مردم منتقل شد و در حقیقت این مردم اند که اقتدار عالی را اعمال می کنند؛ چون منشاء اقتدار از مردم است و آثار آن نیز به مردم باز می گردد و هدایت و کنترل آن در دست مردم است. به این شکل از حاکمیت در محدودهٔ داخلی که به شکل مطلق است و هیچ گونه محدودیتی بر آن وجود ندارد و به محض تأسیس دولت، حاکمیت برای آن وجود خواهد داشت، حاکمیت ملی می گویند، اما در خارج از مرزها برای همین حاکمیت محدودیت‌هایی به وجود می آید. چون حاکمیت های دیگری وجود دارند که باید این حاکمیت با آن‌ها رابطه داشته باشد. ازلحاظ تاریخی، عقیده حاکمیت با مبارزه در راه حکومت مردم پیوند تنگاتنگی داشته و ترکیب این دو اندیشه، عقیده جدیدتری ( حاکمیت ملی ) را آفریده است. بنابراین حاکمیت ملی به اصول استقلال ملی و حکومتی عینیت داده است. فقط در صورتی که دولتی حکمران باشد، مردم آن می توانند سرنوشت خود را هماهنگ با نیازها و منافع خاص خود در دست بگیرند. اگر از دولت بخواهند از حاکمیت خود دست بردارد مثل این است

1- National sovereignty

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

که از مردم آن بخواهند از آزادی خود صرف نظر کنند. به همین دلیل حاکمیت ملی، بسیار مشتاقانه احساس شده و هرگاه مورد تهدید قرار گرفته، بسیار خشم آلود از آن دفاع شده است .

بنابراین، حاکمیت ملی عبارت است از تمامی صلاحیت‌ها و اختیاراتی که کشور در چارچوب سرزمین خود اعمال می کند. این صلاحیتها و اختیارات بر دو نوع است. بعضی مربوط به خود سرزمین و بعضی مربوطه به اشخاص موجود در آن می باشد. هر کشور مستقل به علت برخورداری از حاکمیت سرزمینی از صلاحیتها و اختیاراتی برخوردار است تا به حقوق کشورهای دیگر ضررنرساند(Taylor, 1993: 155-160). از این‌رو، حاکمیت ملی به کارهای درون مرز دولت و به جایگاه قدرت برتر در دولت مربوط است. بنابراین حکمران داخلی، هیاتی سیاسی است که اقتدار غایی، نهایی و مستقل را دارد. هیاتی که تصمیمات آن بر همه شهروندان، گروهها و نهادهای جامعه الزام آور است. بخش بیشتر نظریه سیاسی،کوششی بوده است برای تعیین دقیق جای این گونه حاکمیت(هیوود، ۱۳۸۶: ۱۴۰). در واقع، جمع میان سرزمین و حاکمیت ملی اساس نظام بین حکومتی جدید را فراهم کرده است. این امر در قرن پانزدهم بعد از سال ۱۴۹۴ اتفاق افتاد و در معاهدهٔ وستفالیا قطعی شد؛ که در نتیجه ی تقسیم اروپا به حدود ۳۰۰ واحد مستقل به رسمیت شناخته شد و در نتیجه اولین نقشه سیاسی جهان تکوین یافت (میرحیدر، ۱۳۷۹: ۲). متفکران اولیه متمایل به این عقیده بودند که حاکمیت را باید به دست یک نفر، یک پادشاه سپرد. شاهان مستبد، خود را حکمران قلمداد می کردند و مانند لویی چهاردهم شاه فرانسه در سده هیجدهم می گفتند که خود آنها دولت هستند. به نظر آنها امتیاز بزرگ سپردن حاکمیت به یک نفر این بود که از آن پس حاکمیت غیر قابل تقسیم می شد. یک صدا، که می توانست مدعی اقتدار نهایی باشد، آن را بیان می کرد. اساسی ترین برگشت از این عقیده استبدادگرای حاکمیت را ژان ژاک روسو در سده هجدهم عملی کرد. روسو با فرمانروایی شاهانه مخالفت کرد واز عقیده حاکمیت عمومی جانبداری نمود. از این عقیده که اقتدار نهایی در اختیار خود مردم است و این نظر را در اندیشه اراده عمومی بیان کرد. آموزه حاکمیت ملی را اغلب پایه و اساس نظریه دموکراسی جدید دانسته اند، اما حاکمیت در هیاتهای قانونگذاری هم جا یافته است و برای مثال جان آستن ( ۱۸۵۹-۱۷۹۰) گفت: حاکمیت بریتانیا نه در اختیار تاج و نه در اختیار مردم، بلکه در دست پادشاه در پارلمان است. این نظر، منشا آموزه حاکمیت، پارلمانی بود که بطور معمول اصل بنیادین قانون اساسی بریتانیا دانسته شده است(هیوود،۱۳۸۳: ۱۴۰). با تأمل در اصول قانون اساسی و ملاحظه ی همه پرسی در آن به نظر می رسد که نویسندگان قانون، برای اعمال حاکمیت ملی و ارج نهادن ملت در تعیین سرنوشت خود مسأله همه پرسی را ایجاد کرده اند. در قانون اساسی موضوع همه پرسی،به عنوان یکی از ساز و کارهای دموکراسی مستقیم در کنار روشهای غیرمستقیم اعمال حاکمیت مردم پذیرفته شده است (مدنی، ۱۳۶۹: ۱۶۱). برای درک بهتر مطلب، دراینجا به ذکر دونمونه ازحاکمیت ملی در دو کشور ایالات متحده و بریتانیا می پردازیم .در ایالات متحده، حاکمیت در نهایت در اختیار خود مردم آمریکاست. این مورد در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در سال۱۷۸۷ بیان شده است که با عبارت "مردم " آغاز می شود ودر اصلاحیه دهم تصریح می کند که اختیارات به هر صورت که شکل یافته باشند، به ایالتها به ترتیب یا به مردم تعلق دارند. با توجه به این پیچیدگیها، مفهومی چند محوری از حاکمیت در ایالات متحده ریشه دوانده است که به روشنی از همتای اروپایی خود

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

متمایز است. در مقابل مدتهاست که می گویند در بریتانیا اقتدار حقوقی یگانه و غیر قابل چالشی به صورت پارلمان وجود دارد. به گفته جان استوارت میل ، پارلمان هرکاری می تواند بکند جز اینکه مردی را زن کند. به نظر می رسد پارلمان بریتانیا از اختیارات حقوقی نا محدود برخوردار است. پارلمان می تواند هر قانونی را که بخواهد بگذارد، اصلاح و یا لغو نماید. بدان سبب پارلمان این اختیار را دارد که بریتانیا برخلاف بیشترین دولتها، قانون اساسی مکتوب یا مدون ندارد که اختیارات نهادهای حکومتی از جمله خود پارلمان را تعریف کرده باشد. چون بریتانیا نظام حکومت تک ساخت دارد نه فدرال. هیچ مجلس قانونگذاری رقیبی در آن نیست، تا اقتدار پارلمان را به چالش کشد. هرگونه قانونگذاری از یک منبع صورت می گیرد. قانون گذارپارلمان، قانون مدون، عالی ترین قانون کشور است و بنابراین بر دیگر انواع قانون برتری دارد. سرانجام هیچ پارلمانی نمی تواند جانشین خود را مقید کند، زیرا چنین کاری قوانینی را که پارلمان‌های آینده خواهند گذارد، محدود می کند و قدرت حکمران را کمتر می گرداند، اما می توان گفت که پارلمان بریتانیا در واقع نه از حاکمیت حقوقی برخوردار است و نه از حاکمیت سیاسی . حاکمیت حقوقی آن به علت عضویت در اتحادیه اروپا مورد مصالحه قرار گرفته است.(Taylor, 1993:142-143) .

**حاکمیت فراملی**[1]: حاکمیت فراملی به جایگاه دولت در نظم بین المللی و بنابراین به حکمرانی مستقل آن درروابط با دولتهای دیگر مربوط است. دولت را می توان حتی در صورت نبودن رهبرانی، در ساختار داخلی حکومت، حکمران بر مردم و سرزمین خود دانست. در حالی که مسائل مربوط به حاکمیت ملی در عصری دموکراتیک بطور روز افزونی بهنگام به نظر می رسد، مساله حاکمیت فراملی بطور مطلق حیاتی شده است. درواقع برخی از عمیقترین اختلافات در سیاست جدید، متضمن ادعای مخالفت آمیز در مورد حاکمیت فراملی است. برای مثال کشاکش اعراب – اسرائیل به مساله ی حاکمیت مربوط است. فلسطینی ها از مدت ها پیش می کوشیده اند در سرزمینی که همچنان مورد ادعای اسرائیل است، میهن و در نهایت، دولتی حکمران به وجود آورند . ازسوی دیگر، اسرائیل بطور سنتی اینگونه خواست‌ها را چالشی با حاکمیت خود دانسته است(هیوود،۱۳۸۳ :۱۴۴). از لحاظ فراملی، حاکمیت دولت را فعالیت های سازمان های بین المللی گوناگون و نیز حقوق بین الملل محدود می کند. سرزمین، سکوی پرتاب برای حضور در روابط بین الملل، عمل می کند، در حالی که حاکمیت، مشروعیت به وجود می آورد. به همین دلیل همه ی سرزمین ها، کشورهای مستقل نیستند. امروزه همانند گذشته فقط نمی توان با اعلام استقلال مستقل شد. حاکمیت فقط مربوط به یک کشور منفرد نمی شود، بلکه یک ترتیبات بین الدولی یا فراملی است. چون حاکمیت فقط می تواند برای دولت‌هایی وجود داشته باشد که به طور متقابل موجودیت مشروع یکدیگر را درون چارچوب و هنجارهای نظام بین دول به رسمیت بشناسند. از سال ۱۹۴۵ شناسایی حاکمیت معمولاً از طریق عضویت در سازمان ملل بود تا ورود خود را به جامعه ی جهانی به اثبات برساند. در واقع حاکمیت های متعدد جهانی، یکدیگر را محدود می کنند. بنابراین مفهوم حاکمیت در بعد ملی و فراملی باید در مجموعه ی سایر حاکمیت‌ها دیده شود. با توجه به سیر تکامل حاکمیت فراملی در طول ۵۰ سال گذشته، یک سیستم از قوانین به وجود آمده است که بخش اعظم آن قوانین مربوط به سرمایه داری جهانی است که برای پشتیبانی از ابعاد حاکمیت فرا ملی بیشترین هزینه را

1 -Transnational Governance

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

دارا است (مورای،۱۳۸۸: ۲۳۳). امروزه قوانین و مقررات تدوین شده در کنوانسیون های جهانی نشان می دهد که حوزهٔ صلاحیت و حاکمیت دولت‌ها در سطح فراملی تعریف می‌شود. مثلاً در سطح اقتصادی و تجاری، دولت‌هایی که عضو شرکت‌های فراملی هستند، دارای حاکمیت فراملی می شوند. با گسترش حوزه‌ی قانون گذاری غیرملی و فراملی که در محدوده حقوق بین الملل جمع می شود، محدودهٔ قانون گذاری داخلی محدود می شود. چون کنوانسیون این معاهدات باید جزیی از قوانین داخلی کشورها شود. هر قدر حجم این قانون گذاری ها بیشتر شود، ما در سطح داخلی، کمتر به قانون گذاری می پردازیم. در صورتی که خود قانون‌گذاری ، یکی از موارد صلاحیت ناشی از حاکمیت است. حاکمیت فراملی در خارج مرزها یعنی خارج از محدودهٔ سرزمین ها است. مثلاً وقتی یک کشور، عضو شرکت‌های چندملیتی یا اتحادیه ها باشد، در خارج مرزهای خودش هم دارای حاکمیت است یا از لحاظ دیگری در خارج از مرز خود می تواند، حاکمیت را اعمال کند. در گذشته جامعه جهانی، نهادها و سازمان‌های بین المللی برای اعمال صلاحیت ملی و دولتها حوزهٔ بسیار وسیعی قایل بودند و در این موارد بسیار کم دخالت می کردند. اما با این وابستگی ها و مفهوم جهانی شدن، ما به نوعی شاهد این هستیم که حاکمیت در سطح جهانی تعریف می شود. سازمان تجارت جهانی قوانینی را برای هدایت و ایجاد نظم و ثبات در نظام اقتصادی جهان شکل می دهد و در واقع به نوعی در سطح بین المللی قانون گذاری صورت می گیرد. مقررات وضع می شود ؛ضمناً متن های اجرایی این قانون و مقررات تعیین می شود و ما در این حوزه ها به سمت حاکمیت جهانی حرکت می کنیم و طبیعی است مقرراتی که در کنوانسیون ها وضع می شود. اولاً جنبه ی جهانی دارد. ثانیاً هر روز بر تعداد آنها افزوده می شود که گسترش مجموعه این قوانین و مقررات بدین معنا است، که حوزهٔ عمل و صلاحیت دولتها در سطح جهانی تعریف می شود. مثلاً در بحث تجارت کشوری دارای حاکمیت تجاری است که بتواند عضو سازمان تجارت جهانی باشد و اگر کسی در حاشیه ی سازمان تجارت جهانی قرار بگیرد، طبیعی است که در فعل و انفعالات و عملیات تجارت بین المللی هم در حاشیه قرار می گیرد و نمی تواند از نظر اقتصادی دولت فعالی داشته باشد و اگر فعال نباشد نمی تواند اعمال حاکمیت و صلاحیت کند، اما اگر کشوری وارد این سازمان باشد طبعاً این سازمان برای خودش قوانین و مقرراتی دارد که باید از سوی اعضاء رعایت شود و کشور عضو بدان قوانین و مقررات تعریف می شود. نهادهای فراملیتی، مانند صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی،بانک جهانی و گروه ۸ کشور صنعتی خود را به عنوان ترویج دهندگان حاکمیت جهانی معرفی کرده اند. قدرت این نهادهای بین المللی در توانایی آنها در اعمال نفوذ در حاکمیت جهانی از طریق کنترل سرمایه و تامین منابع مالی برای کشورهای کمتر توسعه یافته نهفته است (گالاهر ودیگران،۱۳۹۰: ۶۲و۶۳). ایده ها و اصول مرتبط با حاکمیت، نقشی مهم و حیاتی در شکل‌گیری معماری ژئوپلیتیکی غالب که در قالب کشورها، مرزها و سرزمین‌های ملی معنا می‌یابد، دارند، دولت‌های ملی، علی رغم تأکیدی که بر اهمیت حاکمیت دارند و در بنیاد نهادن منشور سازمان ملل متحد با همدیگر متحد و متفق شده اند، به طور مکرر از این ایده‌ها و اصول تخطی کرده و آن‌ها را زیر پا گذاشته اند. حمله‌ی ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ نشان دهنده اشتیاق و تمایل برای نقض حاکمیت ملی کشورهای دیگر بود، در حالی که در همان زمان این کشور بر اهمیت تمامیت سرزمینی تأکید می کرد. گاهی اوقات برخی دولت ها با تشویق و حمایت از جریان های خاص سرمایه گذاری، به آنها اجازه

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

حاکمیت ملی می دهند. اکنون این مسأله که دولت ها مرزهایی نفوذپذیر در اختیار دارند و این که حاکمیت به شیوه ای جهانی تر و متکثرتر اعمال می شود (مانند نهادهایی چون بانک جهانی و سازمان ملل و شرکت های رسانه ای و ارتباطاتی و سازمان تجارت جهانی که در شکل دهی به رفتار جهانی نقش ایفا می کنند) قرائتی عادی است (دادز،۱۳۸۹ :۸۴). به طور کلی می‌توان گفت: حاکمیت جهانی یکی از انواع حاکمیت است، که آمریکا نماد بارز آن است، زیرا این کشور دارای یک حاکمیت مرکزی مقتدر بوده و نفوذش را فراتر از مرزهای خود گسترش داده است و کشورهای دیگر را به دنبال کردن برنامه های اقتصادی و سیاسی مورد نظر خود وادار می کند .حاکمیت جهانی، چیزی نیست که با حاکمیت و جهانی شدن یکی باشد. این دو مقوله با هم فرق می کنند. حاکمیت و جهانی شدن یعنی در حال حاضر که بازار داغ جهانی شدن برای همه بحث برانگیز است، حاکمیت ملی هم تغییر می کند یا نه، از بین می رود یا پایدار می ماند و یا گسترش و توسعه پیدا می کند .ولی منظور از حاکمیت جهانی این است که کشورها علاوه بر این که دارای حاکمیت ملی در درون مرزهای خود هستند، دارای حاکمیت در جهان باشند. یعنی بتوانند در جهان حمکرانی کنند و در زمینه های متعدد حرف خود را با داشتن اقتدار و قدرت و زور لازم به کرسی بنشانند. پیرامون حاکمیت جهانی و حاکمیت و جهانی شدن در فصل بعد مطالبی ارائه خواهد شد.

**ابعاد حاکمیت**: در هر کدام از عرصه های زندگی حاکمیت خود را نمایان می‌کند که در شکل (۴) می‌توان آن را مشاهده کرد.

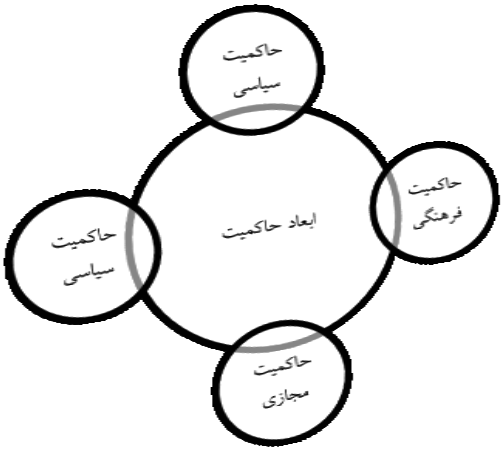


**شکل(۴). ابعادحاکمیت**

**حاکمیت سیاسی**[1]**:** حاکمیت سیاسی به وجود یک قدرت سیاسی برتر مربوط است که به دلیل انحصار زور، اجبارگر، می تواند فرمان اطاعت کردن بدهد(هیوود،۱۳۸۳: ۱۳۸). یکی از سؤال های اساسی در حوزۀ فلسفه سیاسی پرسش قدرت و منشاء حاکمیت است، به این معنا که قدرت در کجا قرار دارد و از کجا ناشی می شود و حق حاکمیت به عنوان قدرت برتر که می تواند سایر قدرتها را به کار گیرد، از آنِ چه کسی است؟ از این رابطه هر چند دیدگاههای متعددی بیان شده است، ولی روی هم رفته دو پاسخ اساسی در تاریخ اندیشه ی

1 -Political sovereignty

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]
[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

سیاسی و حقوقی در این خصوص ارائه گردیده است، که یکی نظریه ی ماورایی و دیگری نظریه ی حاکمیت مردمی است. در دیدگاه نخست یعنی نظریه ی ماورایی منشاء حاکمیت سیاسی، از آن نیروهای خاص تلقی می شود. طرفداران این نظریه بر این باورند که حاکمیت سیاسی از آن نیروهای آسمانی است و حاکمان حق حکومت را از آنان به دست می آورند.در نظریه ی دوم حاکمیت امری زمینی تلقی می شود که افراد در آن و به دنبالش در حکومت نقش فعال دارند. براساس نظریه ی حاکمیت مردم یا دموکراسی قانون ،مظهر ارادهٔ اکثریت تلقی می شود و اساس ارادهٔ جامعه در چارچوب مشارکت سیاسی مردم عملی می گردد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۰: ۶۶ و ۶۷). اما آنچه اهمیت بیشتری دارد این هست که هر دو نظریه در پی آنند که مشروعیت حکومت را در یک جامعه ی انسانی توضیح دهند. به طور خلاصه مقوله حاکمیت سیاسی به عنوان یک عنصر ضروری و سازنده به عنوان یک مفهوم مناقشه انگیز در اندیشه سیاسی و حقوقی قلمداد می شود؛ به نحوی که فهم سیاست و دولت بدون فهم مفهوم حاکمیت میسر نمی شود. برخی معتقدند حاکمیت سیاسی عبارت است از حق فرمانروایی که دولت بنا به ارادهٔ عمومی دارا می باشد و براساس آن حق دارد تصمیم های لازم دربارهٔ اتباع و اموال و منابع کشوررا بگیرد و آن را به موقع به اجرا گذارد. حاکمیت سیاسی یعنی آزادی و استقلال جامعه ی سیاسی که دولت نماینده و مظهر آن است. حاکمیت سیاسی اصلا مبتنی بر اقتدار حقوقی نیست بلکه خیلی ساده به توزیع عملی قدرت مربوط است (همان : ۵۴). حاکمیت سیاسی را می توان تحت دو عنوان حاکمیت قانون و حاکمیت حقوقی مطرح نمود که در زیر به آنها اشاره می شود :

**الف-حاکمیت قانون**[1]. در معنای گسترده، حاکمیت قانون، هسته اصلی لیبرال – دموکراتیک است و به اندیشه هایی مانند گرایش به قانون اساسی و حکومت محدود که بیشتر دولتهای نو، بدان تمایل دارند؛ عینیت می بخشد. بویژه حاکمیت قانون، بر چگونگی ساخته شدن قانون و چگونگی داوری آن، محدودیتهای مهمی تحمیل می کند. حاکمیت قانون بدان معناست که هیچ فردی چه رییس جمهور، چه یک فرد عادی از قانون بالاتر نیست. قوانین حکومت مردم سالاری ممکن است، سرچشمه های گوناگون از قبیل: قانون های اساسی مکتوب، مصوبات و قوانین، نتایج مذهبی و اخلاقی و آداب و رسوم فرهنگی داشته باشند. قوانین بدون در نظر گرفتن منشاء هایشان باید برای حفاظت از حقوق و آزادی های مردم پیش بینی های لازم را به عمل آورند. قوانین باید جامع، واضح، قاطع و قابل دسترسی باشد و از لحاظ شیوهٔ اجرا، مشروع بوده و بین دو اصل مهم ثبات و انعطاف پذیری، تعادل مناسبی را ایجاد نماید (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

عناصر ذیل به عنوان سرفصل های حاکمیت قانون و به عنوان یک مفهوم، عملی است:

۱. اعمال اختیارات مسئولین باید براساس اختیاری باشد که قانون تفویض کرده است.
۲. خود قانون باید با برخی معیارهای عدالت، هم ماهوی و شکلی منطبق باشد.
۳. باید وظایف قوای سه گانه به طور اساسی از هم منفک باشد.
۴. قوهٔ قضاییه نباید تابع نظارت قوهٔ مجریه واقع بشود.
۵. تمام اشخاص حقوقی، تابع مقررات قانونی هستند که به نحو برابر اعمال می شود. باید اضافه کرد که حاکمیت قانون بر فقدان اختیارات صلاحدیدی (خودسرانه) در دولتی که ممکن است به آزادی شخصی، حقوق

1 -Rule of Law

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]
[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

افرادیا آزادی قراردادها تعدی کند، نیز نظارت دارد (برانلی، ۱۳۸۳: ۲۶۵). هدف مشترک همه در یک جامعه، حاکمیت قانون است. وقتی حاکمیت قانون وجود داشته باشد، خواست مردم مورد توجه قرار می گیرد و آزادی های قانونی خدشه دار نمی شود و حاکمیت ملی هم با حاکمیت قانون گره خورده و در صورت وجود هر دو، کشور به اقتدار کامل می رسد.

**ب-حاکمیت حقوقی[1]:** حاکمیت حقوقی براین اعتقاد مبتنی است که اقتدار غایی ونهایی در قوانین دولت قرار دارد. به عبارت دیگر، قدرت برتری که بر حسب اقتدار حقوقی تعریف می شود، حاکمیت« دوژور» یا «حقوقی» است و مبتنی بر حقی است که افراد موظف اند آن را طوری که قانون تعریف و تعیین کرده است، بپذیرند. این حاکمیت دوفاکتو یعنی عملی است.این تمایز مهم است، زیرا به رسمیت شناختن یک حاکمیت با کنترل موثر قلمرو آن حاکمیت یکسان نیست. دولتهای در تبعید مثال های خوبی هستند که می توانند اهمیت این مسئله را نشان دهند.در عین حال این امکان وجود دارد که حاکمیت حقوقی بین المللی نیز با به رسمیت شناختن حاکمیت داخلی سازگاری نداشته باشد؛ دریک معنا، حاکمیت همیشه متضمن ادعای به کاربردن اقتدار قانونی است- ادعای به کار بردن قدرت، بنا به حق و نه صرفا به علت زور - بنابراین هر گونه ادعای واقعی و معتبر درباره حاکمیت یک بعد قاطع حقوقی دارد. در نظام بین المللی حاکم بر جهان تا تشکیل سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، نظام وستفالی که بیشتر حاکم بر مناسبات دول اروپایی است مد نظر بود و حاکمیت حقوقی رابر پا کرد. ارزشها و قوانین طبیعی نمی توانستند هنجارهای حقوقی را شکل دهند، مگر اینکه توسط دولتها به رسمیت شناخته می شدندو در حیطه ی خواست حاکمیت حقوقی قرار بگیرند (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۶۸). بنابراین حاکمیت حقوقی از حقوق افراد بر حسب نقش شان دفاع می کندودر کنار انواع دیگر حاکمیت قرار دارد .

**حاکمیت اقتصادی[2]:** حاکمیت اقتصادی به مجموعه ی فرایندها، رسم ها، سیاستها، قوانین و نهادهایی گفته می شود که بر اقتصاد جهانی (اقتصاد کشورها) از نظر اداره، راهبرد و کنترل تأثیر بگذارد، همچنین حاکمیت اقتصادی روابط بین کنشگران متعدد و هدفهایی را که براساس آنها اقتصاد متحول می شود را در بر می گیرد. کنشگران اصلی، مدیریت، سهامداران و تاجران هستند، سایر ذی نفعان عبارتند از: کارمندان، عرضه کنندگان کالا، مشتریان، بانکها و سایر وام دهندگان، قانون گذاران محیط و به طور کلی جامعه. یک اصل مهم و یک عنصر اصلی مهم دیدگاه کارایی اقتصادی است ،که سیستم حاکمیت اقتصادی از راه آن باید هدفهای اقتصادی را با در نظر گرفتن دقیق ثروت سهامداران بهبود ببخشد. دیدگاه های دیگری هم در زمینه حاکمیت اقتصادی وجود دارد که از جمله ی آنها می توان به دیدگاه ذی نفعان اشاره کرد که حسابرسی و توجه بیشتر به ذی نفعان را طلب می کند.حاکمیت اقتصادی یک عنصر مهم و اساسی در افزایش اعتماد سرمایه گذار، ارتقای حس رقابتی و در نهایت بهبود شرایط اقتصادی است، این عنصر در صدر فهرست توسعه بین المللی قرار دارد. از نظر اوهمای بخشی از جهان از لحاظ اقتصادی به شدت به هم پیوسته است و قواعد زندگی اقتصادی _اجتماعی در میان آنها تغییر کرده است. این بخش از جهان شامل سه حوزه ی بزرگ اقتصاد صنعتی یعنی

1- Legal authority
2 -Economic governance

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]
[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

آمریکا، ژاپن و اروپا واقتصادهای مهاجم مانند تایوان ،هنگ کنگ وکره ی جنوبی می شود .این اقتصادها به تدریج قدرتمند تر شده و بیشتر مصرف کنندگان و شرکتهای جهانی را در اختیار می گیرند ومی توان گفت: دارای حاکمیت اقتصادی می شوند و بر اقتصاد کشورهای دیگر تسلط پیدا می کنند(سلیمی ، ۱۳۸۴: ۸۰). جیمز ولفنسان[1] رئیس سابق بانک جهانی در این زمینه می گوید: حاکمیت اقتصادها، برای رشد اقتصاد جهانی از حاکمیت کشورها مهمتر است؛ اما یک زیرگروه از حاکمیت اقتصادی که در طی چند سال اخیر به آن توجه زیادی شده و بسیار مهم است، حاکمیت شرکتها است و در واقع میتوان گفت: مهمترین عنصر در حاکمیت اقتصادی است. اصول اولیه حاکمیت شرکتی دربرگیرندۀ مجموعه ای از روابط میان مدیریت شرکت، هیأت مدیره ی آن، سهامداران و سایر ذی نفعان است. این روابط که قوانین و انگیزاننده های متفاوتی را در بر می گیرد، ساختار را از راه هدف های تعیین شده و وسایل رسیدن به آن هدفها و نظارت بر اجرا شکل می دهد، بنابراین اصول اولیه حاکمیت شرکتی و شفافیت ساختارها و عملیات مسئولیت پذیری مدیران و اعضای هیأت مدیره و مسئولیت شرکت نسبت به کارمندان و جوامع محلی شرکت در آن جا فعالیت دارد. این نوع حاکمیت به دلایل زیر اهمیت دارد:

- چارچوبی را برای ایجاد اعتماد بلندمدت میان شرکتها و تهیه کنندگان خارجی سرمایه فراهم می آورد.
- با منصوب کردن مدیرانی که بانک تجربیات و ایده های جدید هستند، تفکر استراتژیک را به صدر شرکت هدیه می کند.
- مدیریت و نظارت بر ریسک جهانی پیش روی شرکت را منطقی می سازد.
- تقسیم فرآیند تصمیم گیری اتکا به مدیران ارشد و مسئولیت آنها را محدود می سازد.

در نتیجه حاکمیت اقتصادی یعنی داشتن قدرت اقتصادی در جهان و داشتن کنترل بر اقتصاد کشورهای دیگر و اگر کشوری بتواند دارای حاکمیت اقتصادی در جهان باشد، یک کشور قدرتمند به شمار می آید که دیگر کشورها از نظر اقتصادی از آن کشور تابعیت می کنندونیز ممکن است از دیگر جهات هم بتواند بر کشورها حاکمیت داشته باشد. مثلاً امروزه آمریکا از نظر اقتصادی- سیاسی- حتی نظامی بر دیگرکشورها حاکمیت دارد.

**حاکمیت فرهنگی**[2]: فرهنگ[3] به تعبیر عام، بهم پیوستن دانش ها، آگاهی ها، باورها، ارزشها، هنجارها و مهارتهای لازم و ضروری برای زندگی اعضای جامعه است. «فرهنگ ابتدایی» فرهنگ را مجموعه ی پیچیده ای تعریف می کند که متضمن دانش، اعتقادات، هنرها، اخلاق، قوانین، آداب و رسوم وکلیه تواناییها، قابلیتها وعادات اکتسابی است که انسان به عنوان عضوی از جامعه تحصیل می نماید .طبق تعریف کنفرانس جهانی و توسعه، فرهنگ عبارت است از مجموع کامل مشخصه های ممیزه روحی، مادی ،فکری وعاطفی که یک جامعه یا گروه اجتماعی را مشخص می کند. فرهنگ هر جامعه سطح ترقی، تکنولوزی، تولید، آموزش، علم و ادبیات دوره ی خاص از تحول اجتماعی را نشان می دهد. علاوه بر فرهنگهای ملی، ما با فرهنگهای دیگر یعنی فرهنگهای منطقه ای و جهانی نیز مواجه می شویم. این فرهنگها از تلاقی فرهنگهای ملی پدید آمده و موجب

1-Gimzvelfensan
2 -Cultural Governance
3- culture

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]
[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

جریانهای فرهنگی تازه می شوند. فرهنگهای منطقه ای را می توان نوعی طلیعه فرهنگهای جهانی دانست چرا که ملتها را به یکدیگر نزدیکتر کرده و شرایط دادو ستد را مهیا کرده است. فرهنگهای منطقه ای مانند فرهنگهای ملی می توانند موجب نوعی تفرق فرهنگی نیز شوند. فرهنگ جهانی فی نفسه نمی تواند موجب تضعیف فرهنگهای ملی و منطقه ای شود. نظامهای ارزشی و هنجاری فرهنگهای بومی همچنان دیر پا و قدرتمند هستند و به راحتی جای خود را به رقیب نمی سپارند. از نظر حقوقی چه در سطح ملی چه در سطح فراملی، فرهنگ می تواند دارای حاکمیت باشد. فرهنگ یک ملت می تواند در کل جهان حرف اول را بزند و بر فرهنگهای دیگر حاکمیت کند و دیگر فرهنگها زیر گروه و تحت فرمان آن باشند. در حال حاضر فرهنگی که در کل جهان، حرف اول را بزند وجود ندارد. اما در برخی منطقه ها فرهنگهایی وجود دارند که حاکمیت دارد و مردم آن فرهنگ را قبول دارند مانند: فرهنگ اسلامی، فرهنگ غربی. امروزه صدها کانال تلویزیونی و ماهواره ای، در تمامی نقاط جهان دریافت می شود، فرهنگها از طرق گوناگون امکان مبادله و تعامل بیشتری می یابند و هویتها ی فرهنگی دستخوش دگرگونی می شود.درباره ی فراگیری جهانی الگوها وارزشها در حوزه ی فرهنگ و هنر، آمار رسمی و قطعی ای نمی توان ارائه داد. چون اختلاف نظر زیاد است. عده ای گسترش جهانی مدل تغذیه و فروشگاههایی مانند مک دو نالد، موسیقی پاپ، گروههای موسیقی خاص فیلمهای آمریکایی و مدلهای اروپایی را شاخصهای جهانی شدن فرهنگ و در نتیجه حاکمیت فرهنگ در جهان می دانند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۰). واترز دنیای جدید را دنیایی از نمادها و نشانه ها می داند، نمادها و نشانه هایی که با کمک فناوری جدید اطلاعات وارتباطات به سادگی مبادله شده است وبرای اثر گذاریشان نیازی به عبور از فضاهای جغرافیایی ندارند. او معتقد است مبحث فرهنگ، قلب پدیده ی جهانی شدن است. پس می توان گفت: فرهنگ دارای حاکمیت بر ابعاد گوناگون زندگی بشر شده است و نظامهای سیاسی و اقتصاد محصول ایده های فرهنگی جهانی هستند و راه اصلی و حقیقی بسوی جهانی شدن همین است (همان، ۳۱۸و۳۲۲). انقلاب ارتباطات و جهانی شدن، فرهنگ های گوناگون جهان را در تماس دائمی با یکدیگر قرار داده است. در چنین موقعیتی ملت ها و فرهنگ ها رویاروی فرصت ها و تهدیدهای نوینی قرار گرفته اند ،که از سوئی موجب تفاهم و از سوی دیگر موجب برخوردهای متفاوتی میان آنان شده است ( اردلان،۷۹ ۱۳:۴۹۰ ). امروزه بحث ازتمدن اطلاعاتی یا اینترنتی شدن است«اینترنتی شدن»استعاره یی از توسعه و پیشرفت رشته های ارتباطی است که برای اولین بار در تاریخ، وسایل نوشتاری و گفتاری و شنیداری ارتباطات انسانی در یک نظام واحد ادغام می شوند. در این راه بیشتر کنش ها و واکنش ها از طریق همین شبکه ها صورت می پذیرد و در همان حال باعث ایجاد عبارات و قواعد مشترکی می شوند که برای ادامه این نظام جدید باید مورد استفاده قرار گیرند. این عبارات و قواعد جدید به تدریج سبب ایجاد یک فرهنگ جدید می شود که در آن افراد و گروههایی ازفرهنگ های قراردادی متفاوت شرکت دارند، یعنی آن ها که در روزگار ما تشکیل دهندگان اجتماعات واقعی هستند (مظفری، ۱۳۷۹: ۶۶۵ ). تمدن اطلاعاتی همان است که کاستلز از آن به عنوان جامعه شبکه ای یاد می کند و جهانی شدن را ظهور نوعی جامعه شبکه ای می داند که در ادامه حرکت سرمایه داری سه مقوله ی اقتصاد، جامعه و فرهنگ را در بر می گیرد (Caltells, 1998 :38) علاوه بر این ها فرهنگ جهانی خاصی نیز ظهور پیداکرده است که توانسته از طریق رسانه های فراگیر و بویژه رسانه های دیجیتال، مرزها را در نورددو

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

برجهت گیری فکری و ارزشی و عملی انسان هایی با گرایش ها، ادیان، فرهنگ و دیدگاهای مختلف تاثیر بگذارد و از بعضی جهات، نوعی ارزش های فرهنگی جهانشمول را پدید بیاورد.

**حاکمیت مجازی/الکترونیک:** حاکمیت الکترونیک را عبارت می دانند از استفاده ی بخش عمومی از فناوری های ارتباطی و اطلاعاتی در راستای بهتر شدن عرضه ی خدمات ، تشویق شهروندان به مشارکت بیشتر در تصمیم گیری و افزایش مولفه های پاسخ گویی ،شفافیت و اثر بخشی در دولت (رستگار ،۱۳۸۸: ۱۰۶). هدف راهبردی حاکمیت الکترونیک، تامین وتسهیل حکمرانی برای همه ی گروهها یعنی دولت، مردم و بنگاههای کسب و کار است. استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات می تواند منافع این سه بازیگر اصلی را در حوزه ی شهری را به یکدیگر پیوند دهد . به بیان دیگر در حاکمیت الکترونیک، ابزار الکترونیک برای تامین و تقویت حاکمیت خوب به کار می رود. از این رو اهداف حاکمیت الکترویک شبیه به حاکمیت مطلوب است. اهداف عملی حاکمیت الکترونیک با توصیف جداگانه ی اهداف دموکراسی الکترونیک و حکومت الکترونیک مشخص می شوند. در مورد حاکمیت الکترونیک، تفاوتی میان اهداف متمرکز بر فرایندهای داخلی و اهداف متمرکز بر ارائه ی خدمات به افراد و نهادهای خارج از حکومت وجود دارد. سه گروه عمده تشکیل دهنده ی حاکمیت الکترونیک عبارتند از: مردم، دولت و بنگاههای غیر دولتی: بر این اساس می توان سه دسته رابطه را معرفی کرد، که در شکل۴ نمایان است. حاکمیت الکترونیک به کمک زیر ساختهای فناوری اطلاعات خود بر کارایی و اثر بخشی نیز اثرمی گذارد.از جمله موارد آن می توان به طرح اتوماسیون اداری و مکانیزاسیون خدمات شهری اشاره کرد. در زمیه ی حمل و نقل نیز فناوری اطلاعات و ارتباطات از قید زمان و مکان تاثیر قابل ملاحظه ای را در سیستم های حمل و نقل داشته است که از جمله می توان به سیستمهای هوشمند حمل ونقل سیستم موقعیت یاب جهانی و سیستمهای هدایت وسایل نقلیه اشاره کرد (نقی زاده و رستگار ،۱۳۸۶: ۵۳). در نتیجه می توان گفت: تغییرات وسیع در عرصه ی مدیریتی و غلبه ی پارادیم ذی نفع محوری در مسائل مربوط به اداره ی حکومت، سبب به وجود آمدن نگرشی نو در اداره ی حکومتها شده است. حاکمیت الکترونیک در جهت نیل به توسعه ی پایدار است، که از طریق آن می توان مولفه های حکمرانی خوب را ارتقاء داد. امروزه با صنعتی شدن محیط پیرامون و پیچیدگی طراحی های بشر نیاز روز افزون به روشی ساده جهت ارائه محصولات بیش از پیش احساس می شود.

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

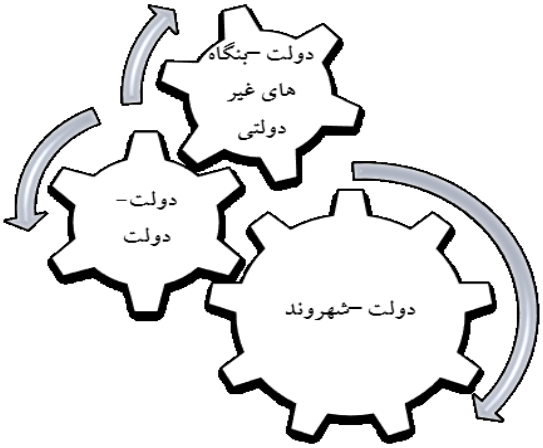


**شکل(۴)، سه گروه تشکیل دهنده حاکمیت الکترونیک**

## نتیجه گیری

یکی از موضوعات مورد بحث در جغرافیای سیاسی، مفهوم و قلمرو حاکمیت ملی است. زیرا جغرافیای سیاسی، پدیده های سیاسی، در فضای درونی یک کشور را مورد بحث قرار می دهد و هر کشور نیز به خودی خود از پیوند سه عنصر ملت، حکومت و سرزمین تشکیل می شود. عامل پیوند دهنده ی این سه عنصر عبارت است از مکانیزم اداره ی سرزمین از سوی حکومت بر اساس اراده ی ملت. به بیان دیگر سرزمین، جلوه گاه فیزیکی حکومت است و حکومت ساختار عمودی، قانونی وسازمان دهنده سرزمین است.

مفهوم حاکمیت از جمله مباحثی است که مورد توجه اندیشمندان امور سیاسی از جمله جغرافیدانان سیاسی است. حاکمیت حق انحصاری دولت برای نظارت بر یک قلمروی ارضی معین است و حاکم بالاترین مرجع قانون گذار می باشد. شاید هیچ مفهومی جدال انگیزتر از حاکمیت وجود نداشته باشد. این واژه تا امروز هیچ گونه معنایی که مورد توافق جهانی قرار گیرد، نداشته است. در حوزه ی جغرافیای سیاسی، درخصوص بحث حاکمیت در حوزه ی اجرای قانون، دو وضعیت را باید از هم تفکیک کرد:

۱.حاکمیت دولت به عنوان یک نهاد اجرای قانون به مثابه ی حاکمیت درحوزهٔ قضایی است، یعنی هر دولت تصمیم نهایی دربارهٔ مشارکت در یک اقدام اجرایی و چگونگی آن رأی را، اتخاذ می کند.

۲. حاکمیت دولت به عنوان هدف مورد نظر در یک اقدام اجرایی در به اصطلاح «نفوذناپذیری» دولت متجلی می شود.

در عصر حاضر منشاء حاکمیت از مردم است. حاکمیت، قدرت ناشی از آزادی و استقلال یک حکومت مستقل است. دولت های مستقل می توانند با اعمال حق حاکمیت، روابط خارجی و امور داخلی خود را بر وفق تمایلات خود تنظیم نمایند. حاکمیت در سطوح فضایی مختلف اعمال می شود که عبارت است از:

-حاکمیت محلی

- حاکمیت ملی

-حاکمیت فراملی.

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

همچنین حاکمیت دارای ابعاد گوناگونی است که به حاکمیت سیاسی(حاکمیت قانون وحاکمیت حقوقی)، حاکمیت اقتصادی، فرهنگی و حاکمیت مجازی یا الکترونیک تقسیم می شود. فضای مجازی زمینه های ضعف و قوت حاکمیتها را فراهم می کند.

## منابع


اردلان، اسله.(۱۳۷۹). **پدیده جهانی شدن و حقوق فرهنگی**. فصلنامه سیاست خارجی. سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان.

برانلی، ایان.(۱۳۸۳). **حقوق بین الملل عمومی در واپسین سالهای قرن بیستم**. مترجم صالح. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

دادز،کلاوس.(۱۳۸۹). **رویکردی نوین به ژئوپلتیک**. ترجمه دکتر رسول افضلی و دیگران. انتشارات نیروهای مسلح.

دانش خوشبو، یوسف.(۱۳۲۹۰). **اداره امور سازمانهای محلی**. تهران: دانش.

رستگار، سید حامد.(۱۳۸۸). **حکمرانی الکترونیک و تاثیر آن بر حکمرانی خوب شهری**. فصلنامه پژوهش مدیریت شهری ،شماره ۲.

سلیمی، حسین.(۱۳۸۴). **نظریه های گوناگون درباره جهانی شدن**.تهران: سمت.

طباطبایی مو تمنی، منوچهر.(۱۳۸۰). **حقوق اساسی**. تهران : نشر میزان.

قالیباف، محمد باقر.(۱۳۸۶).**حکومت محلی یا استراتژی توزیع قدرت سیاسی در ایران.**

گالاهر، کارولین و دیگران. (۱۳۹۰).**مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی**.ترجمه محمدحسن نامی و علی محمد پور.تهران: انتشارات زیتون سبز.

مجتهد زاده، پیروز.(۱۳۸۱). **جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی**. تهران : سمت.

مدنی،سید جلال الدین.( ۱۳۶۹). **حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران** .جلد هفت.سروش تهران.

مرتضوی، اسدالله.(۱۳۸۹).**جهانی شدن حقوق و حاکمیت ملی**.تهران: نشر پایان.

مظفری، مهدی.(۱۳۷۹). **تمدن سترگ. سرمایه جهانی و معیارهای جدید تمدن** .ترجمه آناهیتا شعبانی، فصلنامه سیاست خارجی سال چهاردهم ، شماره۳ ، پائیز .

مقیمی، سیدمحمد(۱۳۹۴). **اداره امور حکومتهای محلی**. تهران: سمت

مورای، وارویک. ای.(۱۳۸۸). **جغرافیای جهانی شدن**. مترجمان جعفر جوان و عبدالله عبداللهی.تهران :چاپار.

مورگنتا، هانس. جی.(۱۳۸۴). **سیاست میان ملتها**. ترجمه حمیرا مشیر زاده.دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی تهران.

مویر، ریچارد.(۱۳۷۹).**دیدگاههای نو در جغرافیای سیاسی**.ترجمه دره میر حیدر. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

میرحیدر، دره.(۱۳۷۹). **جزوه جغرافیای سیاسی پیشرفته**. کارشناسی ارشد .دانشگاه تهران.


[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]

میرمحمدصادقی، حسین.(۱۳۸۵).**نقش دادستان در تقویت حاکمیت قانون**. انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،چاپ اول .

هیوود، اندرو.(۱۳۸۳).**مقدمه نظریه سیاسی** .ترجمه عبدالرحمن عالم .تهران: نشر قومس.

Hivoud, Andvo. (2004) .**Introduction to political theory**, Translations: A. Alam, Tehra: Ghoomes

Taylor, P.J, (1993-1994). **Political Geography: World Economy**, Nation-State and locality, 3rd end (Harlow Longman)

Scholte, J, A., (2004), **Globalization and Governance: from Statism to Polycentrism**, CSGR working paper No.31/99 In: www. CSGR.com.

[ Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29 ]

[ DOI: 10.52547/jgs.22.65.381 ]